

نوشته ای از: بهروز دهقانی

کورزاد

داستانهای پهلوانی کور اوغلو

ترجمه غلامحسین صدری افشار

به اهتمام داود منصوری

در میان داستانهای حماسی فولکلوریک آذربایجان، کور اوغلو از همه انسانی‌تر است. در این داستانها از نیروهای مافوق طبیعی، اژدها، دیو و پریان گوناگون، اثری نیست. گره گشای کارها، هوش و زحمت آدمی است.

کور اوغلو مظهر مبارزه انسان است با همه نیروهای پلید جامعه که می‌کوشند مردمان دیگر را تا حد حیوان باربری پائین بکشند.

قول دئیملر، قولون بوینون بورار لار.
مرد را برده‌اش می‌خوانند. لاجرم گردنش را خم می‌کنند.

داستانهای کور اوغلو از قیام های روستائی قرن های دهم و یازدهم هجری در آذربایجان و نواحی مجاور آن مایه می‌گیرد. روستائیان آذربایجان که کمرشان زیر بار ظلم خان‌ها و پادشاه‌های صفویه خم شده، به شورش و کشتار عمال خان‌ها دست می‌زنند و کاروان های تاجران وابسته به آنها را غارت می‌کنند.

روشن، قهرمان داستانها، "کور اوغلو سالهای بعد"، پسر علی کیشی مهتر و ایلخی‌بان حسن‌خان است. روزی خان به بهانه ناچیزی امر می‌کند چشمان ایلخی‌بان پیرش را در آورند.

روشن مصمم می‌شود نه تنها انتقام پدرش، بلکه انتقام همه در ماندگان و ستم‌دیدگان را از حسن‌خان و همه خان‌ها و پادشاهای دیگر بگیرد.

در کمره کوه بلندی (چنلی‌بل = کمره مه‌آلود) مسکن می‌کند و بزودی جوانان آگاه و ستم‌کشیده به دورش جمع می‌شوند و پایه مبارزه علنی با خان‌ها و پادشاهان را می‌گذارند. به‌طوری که در اندک مدتی نام کور اوغلو لرزه بر اندام ظالمان می‌اندازد. کور اوغلو و یارانش که **نلی** (دیوانه‌سر، دلاور) نام دارند، در همه سفرها و جنگها از یاری بی‌دریغ توده مردم برخوردارند و از اینرو هیچ نیروئی به شکستن آنها قادر نیست.

چنلی‌بل کعبه همه کسانی است که حقوقشان پایمال شده و از ترس جان، دروندار خود را تحویل خان‌ها داده‌اند. در چنلی‌بل همه حقوق مساوی دارند. غنیمت جنگی، باج و راجی که از کاروانهای پادشاهان و تاجران بزرگ گرفته می‌شود، به همه ساکنان آنجا تعلق دارد و از آن سهم بزرگی به در ماندگان دوروبر داده می‌شود. در آن دیار، هیچ‌کس حق ندارد خودسرانه و بدون مشورت با دیگران به کاری دست بزند. مثلاً روزی خان‌ها که از دست یاران کور اوغلو به تنگ آمده‌اند و در جنگها کاری از پیش نبرده‌اند، حیل‌های می‌اندیشند و مردی را که اسمش **کچل‌حمزه** است با وعده و وعید به چنلی‌بل می‌فرستند که **قییر آت**، اسب معروف کور اوغلو، را بدزدد و بیاورد. حمزه خود را به چنلی می‌رساند، شروع می‌کند به نالیدن که از ظلم خان‌ها گریخته و به کور اوغلو پناه آورده است.

کوراو غلو فریب ظاهر پریشانش را می‌خورد و او را به مهتری اسپه‌پاش می‌گمارد. یارانش، دلی‌ها و خانم‌ها، یکدل و یک‌زبان می‌گویند که اسپه‌ها را نباید به دست آدم غریبه سپرد. اما کوراو غلو با خودسری حرفشان را رد می‌کند. تا آخر سر، روزی حمزه اسب را برمی‌دارد و فرار می‌کند. دلی‌ها از این خبر خیلی ناراحت می‌شوند و کوراو غلو را به باد انتقاد می‌گیرند که چرا باید خودکامگی بکند. حتی چند نفر می‌خواهند چنلی‌بل را بگذارند و بروند. اما نگارخانم، زن کوراو غلو، که همه دوستش دارند، پادرمیانی می‌کند و در عین‌حالی که از خودسری کوراو غلو انتقاد می‌کند به یاران می‌فهماند که راه به‌جای خود باقی است اگر هم رهروی به بیراهه افتاده. که کوراو غلو حرفی ندارد بزند جز آنکه سه شبانه‌روز تشنه و گرسنه بیفتد و بخوابد. بعد مجلس جشنی برپا می‌شود و یاران با هم آشتی می‌کنند و کوراو غلو می‌رود و یک تنه با حیل و زور قیرآت را دوباره به چنگ می‌آورد.

زنهای چنلی‌بل تفاوتی با مرد ندارند. از حقوق برابری برخوردار می‌شوند و در بعضی از جنگها دوش‌به‌دوش مردان می‌جنگند. آنکه بیشتر از همه می‌کوشد و در راه خوشبختی عمومی جانبازی می‌کند، مقامش والاتر است و از احترام زیادتری برخوردار می‌شود. خود کوراو غلو از این‌رو رهبر دیگران شده که هم چارمگر و اندیشمند خوبی است و هم شهامت و شجاعتش از دیگران بیشتر است و از این‌رو رهبر فکری و نظامی چنلی‌بل است.

این داستانها را نواززنده- خواننده دوره‌گردی که عاشیق نام دارد، با ساز خود همراه با بالابان و دف در عروسیها و جشنهای روستاییان یا قهوه خانه‌های شهرها و روستاها می‌خواند.

اغلب داستانهای فولکوریک آذربایجان از قطعات متوالی نظم و نثر ترکیب یافته‌اند. گوینده داستان، عاشیق، پس از نقل قطعه منثور، قطعه منظوم را با ساز می‌زند و می‌خواند. *آهنگ این قطعات مطابق موضوع عوض می‌شود. گاهی حزین و سوزناک و بیشتر تند و حماسی. چه آهنگهای غنی و متنوعی هم دارند. افسوس که در اینجا کسی به فکرشان نیست. موسیقی‌دانها که سرگرم اقتباس و اختلاس آهنگهای هندی، عربی، آمریکایی و غیره هستند. جمع‌آوری درست و استفاده به‌جا از آنها می‌تواند قدم بزرگی در راه اعتلای موسیقی ملی باشد.* با استفاده از همین مایه‌هاست که آهنگسازان آذربایجان شمالی، اوزه بیر حاجی بی‌کاووف، فکرت امیراوف، جهانگیر جهانگیراوف و دیگران شاهکارهایی نظیر اوپراهای لیلی و مجنون، کوراو غلو، اپرت مشهدی عباد و آرشین مالالان - سمفونی شور، کردی افشار، سویت آذربایجانی را ساخته‌اند. تا سال ۱۹۴۰ داستانهای کوراو غلو در سینه عاشقها بود و به‌صورت پراکنده و نیز در این کتاب و آن کتاب آمده بود. در این سال ده بند (قول در اصل) از این داستانها برای اولین بار به‌وسیله "همت علی‌زاده" جمع‌آوری و در باکو چاپ شد. در سال ۱۹۶۵ چاپ پاکیزه‌ای از آن به خط تازه آذربایجان شامل ۱۷ بند با مقابله تمام نسخه‌های موجود و چاپی و خطی از داستانهای کوراو غلو چاپ و منتشر شد.

درباره کوراو غلو تا آنجائی که من اطلاع دارم مطلبی به زبان فارسی چاپ نشده، جز آنچه *صمد بهرنگی* در مجله خوشه ۱۶ مهر ۴۶ (شماره ۳۳) نوشت و فعلاً بهترین منبع درباره اوست.

آقای غلامحسین صدری افشار برای ترجمه این داستانها متن همت علی‌زاده (نه علی همت‌زاده) را اساس کار قرار داده است. شاید بدین سبب که چاپ تازه کتاب در دسترس نبوده است و این عذر کاملاً موجهی است.

کتاب کوراو غلو از بهترین نمونه‌های نظم و نثر آذری است و از خصوصیاتش این است که در عین ساده و عوام‌فهم‌بودن، پاکیزه و سلیس است و این نکته همچنین وجود قطعات شعری که جابه‌جا در داستانها می‌آید، سبب دشواری ترجمه است.

مترجم متوجه دشواری کار بوده و نوشته است که ترجمه داستانها را چاپ کرده "نه برای اینکه به‌خوبی از عهده ترجمه" آنها برآمده "بلکه برای اینکه با اینکار دیگران را به توجه بیشتری درباره آنها برانگیزد، مگر کسی همتی کند و کاری از پیش ببرد." ص ۵

کسانی که به تئوری ترجمه آشنائی دارند می‌دانند که اسامی خاص را جز در موارد بسیار نادر و استثنائی نباید ترجمه کرد. مترجم، کور اوغلو را که دیگر به اسم خاص بدل شده و مفهوم "پسر مرد کور" بودن را از دست داده، به کورزاد ترجمه کرده است. مثل اینکه مترجم را به جای غلامحسین "مرد قشنگ کوچک" صدا بزنند! و دیگر اینکه کورزاد بیشتر مفهوم کسی را که از مادر کور متولد شده را می‌رساند تا کسی را که بعداً چشمهای پدرش را درآورده‌اند. مثل مادرزاد - کورزاد.

همینطور آوردن کلمه‌های "شرنگ" به جای قیرآت و "شبدیز" (یادآور اسب سلطانی مثل خسرو پرویز) به جای **دورات** و "آهنگرزاد" به جای **دمیرچی اوغلو** درست نیست.

نثری که مترجم برای روایت داستانها انتخاب کرده، متناسب با داستانهای فولکوریک نیست. شنونده یا خواننده این قبیل داستانها، مردم عادی شهر و روستا هستند و اغلب بیسواد یا کم‌سوادند. از اینرو به‌کار گرفتن کلمه‌هایی که تنها در متن‌های قدیمی و ادبی می‌آیند و هرگز به گوش مردم کوچه و بازار نمی‌خورند در این مورد کار به‌جائی نیست. "من ستوریانی سا لخورده‌ام و تو خود دانی که اسب را نیک می‌شناسم، شایسته پیشکش امیر همانا اینانند. از گزافگویی علی، خان سخت برآشفت. فرمود تا دیدگانش را درآوردند." ص ۱۰

یا:

"پسرم، همه عمر را در خدمت حسن‌خان به‌سر بردم. در عوض چشمانم را برکنند. اینک دیگر در اینجا درنگ نتوانم کرد. افسار اسبان را برکش، دست مرا در دست گیر تا برویم." ص ۱۱

به همین سادگی و روانی که پدر و پسر امروزی با هم صحبت می‌کنند. درست است که داستانها مربوط به ۳۰۰، ۴۰۰ سال پیش از این است اما متنی که فعلاً در دست داریم بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ ضبط شده و لاجرم عاشیق‌هایی که اینها را تعریف کرده‌اند، شعر و نثر ساده خلق را به‌کار می‌گیرند نه زبان سعدی و فردوسی و دیگران را.

متن کتاب که به خط تازه آذربایجان شمالی چاپ شده از این هم ساده‌تر است و در آن مثل‌ها و تعبیرها و کنایه‌های خلق و آتالار سوزو (= گفتار پدران، حکم و امثال) بیشتر آمده است.

نثر ترجمه‌ای که صمد بهرنگی از داستانهای کور اوغلو به نام "کور اوغلو و کچل‌حمزه" ترتیب داده، نمونه خوبی برای ترجمه این داستانهاست.

کتاب "کورزاد" برای کسانی که در جستجوی آشنائی مقدماتی با کور اوغلو هستند، البته مغنم است. مترجم در ترجمه اشعار هجائی متن به اشعار عروضی فارسی زحمت زیادی متحمل شده است.